

به خیال من ...

آغاز سخن با عرض تشکر به حضور آقای سدید از تحقیق همه گیر و طرز افاده بی مثال شان در نوشته معنون به "دلیل این تغییر چیست؟" شان که درین پورتال خواندیم.



آغاز تبصرات ناچیز من نیز با ذکر چند آیه از قرآن مجید و به شرح ذیل است:

• ۱ - "قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ... لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ الدِّينُ". (بگو

ای کافران من نمی پرستم آنچه را که شما می پرستید... شما بدین خود باشید و من به دین خود).

• ۲ - "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ". (در قبول دین کدام مجبوریتی

در کار نبوده، بلکه این فرقیست بین رهبری صالح و گمراهی).

• ۳ - "أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي". (امروز کامل ساختم برای شما دین تان را و تمام

گردانیدم بر شما نعمات خود را).

• ۴ - "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟". (پس چرا در معنی قرآن تدبیر نمی کنند؟ آیا بر دل های

شان قفل ها انداخته شده است؟). ازین جمله، دو تای اول آن "آیات صبر و حوصله" نامیده می شوند که به

زعم اکثریت قاطع علمای اسلام همین دو آیت توسط "آیات قتال" و بعد از فتح مکه منسوخ گردیده اند.

با مراجعه به تاریخ صدر اسلام می بینیم که تا زمانی که امت اسلامی از لحاظ جغرافی منحصر به شبه جزیره عرب

بود، فرموده های قرآنی جواب گوی همه احتیاجات مسلمانان بوده میتوانست. اما با فتح مصر در عهد حضرت خلیفه

ثانی (رض) مسلمانان با دو مشکل بنیادی برخوردند. یکی اینکه چون نفوس غیر مسلمان سرزمین مصر چند برابر

نفوس مسلمانان شبه جزیره بود، حضرت خلیفه برین شد که تحمیل دین اسلام بر چنین یک جم غفیر خالی از قیام و

شورش عمومی بوده نمی تواند. بناچار آیات قتال را نادیده گرفته و دوباره حاصل آیه "لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ الدِّينُ" را

بکار بستند. دوم اینکه با آزاد گذاشتن مصریان به دین خود شان، یک سلسله مشکلات جدید در دعاوی حقوقی بین

مسلمان و غیر مسلمان به میان آمد که در محتواء قرآن کریم به آن پرداخته نشده بود.

اما چون تا آن زمان تعدادی از اصحاب آنحضرت (ص) و تابعین شان در قید حیات بودند، مسلمانان بهتر دیدند که از

یادداشت های ذهنی آنها درگفتار و کردار (حدیث و سیره) پیغمبر اسلام (ص) برای حل همین مشکلات جدید استفاده

نمایند. بد بختانه درین مقطع زمانی، به اغتنام موقع یک عده از فرصت طلبان جعلکار، صد ها هزار حدیث را به نفع

خود و اشخاص ذیدخل سکه زدند. در نتیجه به منظور تفریق حدیث اصل از نا اصل، علم الحدیث به میان آمد. اما

باز هم به فحواء آیه مبارکه "ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ" آیه دوم سورة البقر (این همان کتاب یگانه ایست که در آن ریب (شک)) نیست) از لحاظ اهمیت فرق بین نص قرآن و حدیث صحیح بین زمین تا آسمانست.

ولی این یگانه باری نبود که حضرت عمر (رض) در قبال ضرورت مبرم، در معانی آیات قرآنی از "تدبیر" کار گرفت. امثله دیگر آن:

اول: حین فتح مکه در سال هشتم هجری خداوند در آیه ۶۰ سورة التوبه به پیغمبر مقبول امر نمود تا از پول بیت المال - که اکثراً از عوائد غنائم جنگی و زکوة مسلمانان تمویل میگردد، من حیث صدقات به فقرا، تهی دستان، مساکین، ناتوانان و کارکنان (دولت) به منظور انتلاف قلوب شان چیزی بدهد. روی همین مفکوره، آنحضرت (ص) به ابوسفیان که یکی از سرداران قریش و قبلاً از مخالفین سرسخت پیغمبر اسلام بود، نیز یک معاش مستمری تعیین نمود. این معاش تا ختم دوره خلافت حضرت ابوبکر صدیق (رض) نیز پرداخته میشد. اما در زمان خلافت حضرت عمر، خلیفه با شمشیر از نیام کشیده در خطاب به ابوسفیان گفت که اگر گرایش وی به اسلام به خاطر همین معاش باشد، خلیفه حاضر است تا سرش را از بدنش جدا کند. و اگر او مؤمن صادق است، پس مثل سائر امت اسلامی ضرورتی به پرداخت معاش به وی دیده نمی شد.

در مرحله دیگری پیرمردی را به جرم دزدی به حضور خلیفه آوردند و او در جواب به خلیفه گفت که مزدور فلان شخص بوده و معاشی که کارفرما به وی می پردازد تکافوی اعاشه اولادش را نمی کند. ازین رو به ناچاری دست به دزدی زده است. اما خلیفه به حکم آیه ۳۸ سورة المائده دست او را نبرید. بلکه کارفرمای او را طلبیده و به وی امر کرد تا من بعد معاش پیر مرد را دو برابر بپردازد و به او خبر داد که اگر پیرمرد باز هم مجبور به اقدام به سرقت گردد، دست کارفرما بریده خواهد شد. به همین منوال حضرت عمر (رض) در مورد چند نفر غلام حبشی که برای چند روز در صحرا راه را گم کرده بودند و بالاخره شتری را که بر سر راه شان پیدا شده بود کشته و با آن سد جوع نموده بودند، خلیفه یک بار دیگر به جای بریدن دست های شان، قیمت شتر را از جیب خود پرداخته و غلامان را عفویت نکرد.

این بود داستان "تدابیر" مکرر خلیفه ثانی (رض) که شخص شان در عهد خود از دانش و کارمندی و افری بهره مند بودند. اما سؤالی که از خواندن این رویداد ها به میان می آید اینست که آیا هر جاهل و کودنی می تواند به زعم و منفعت خود در آیات قرآنی "تدبیر" نماید. جواب آن تا حدی مثبت می باشد. تا حدی به این معنی که اگر تدبیر ناقص از روی ریا باشد، شخص واجب العقوبه بوده، و اگر شخص جاهل به فحواء "آنانکه ندانند و بدانند که ندانند" به جهل خود قانع بوده و به عالمی مراجعه نماید، در آن صورت پیروی از نظر عالم برایش لازم است. اما در صورتی که شخص به جهالت خود تن نداده و از ته دل تدبیر ناقص بنماید، عمل وی در حالت حادثترین به دیوانه ای می ماند که خداوند (ج) در قبال اعمال نا جائز او درین دنیا به جزای جنون او اکتفا نموده، ولی بروز حشر مستوجب عقوبتش نمی سازد. این برای آنست که حضرت باری تعالی در آیه ۴۲ سورة الاعراف فرموده است که:

"لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَىٰ وُسْعَهَا. لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ."

یعنی خداوند هیچ انسانی را به کاری که بالا تر از توان او باشد مکلف نمی سازد. پاداش و عقوبت عمل شخص بر ذمت خود اوست. اما این در حالی که شخص عاقل و بالغ و دارای اختیار آزاد باشد و نه فاقد عقل و منطق.

به عقیده شخصی، در حقیقت آغاز فطور امت اسلام از وقتی بود که در حوالی قرن چهارم هجری، عالی اجتهاد را - که همان تدبیر در متن قرآن، حدیث و سیره نبوی (ص) بود، بعد از درگذشت خود منع قرار داد. در نتیجه همان پندار تفکر آزاد که برای قرون چند روشنی انداز دنیای اسلام بود، به یک بار تا عصر حاضر خاموش گردید.

یک سؤالی را که از سال ها به این سو ذهن مرا به خود مشغول داشته است، با شما در میان میگذارم و آن این که به عقیده اسلامی ما حضرت باری تعالی از خلقت آدم (ع) تا بعثت پیغمبر مقبول ما یکصد بیست و چهار هزار پیامبر بر انسان ها فرستاده است. این در حالیکه در برهه مذکور در روند زندگی، تفکر و ماحول انسان ها کدام فرق معتنی بهی صورت نگرفته بود. اگر شخصیت های تاریخی آن زمان از قبیل نمرود، فرعون، قارون و شداد را که اشخاصی مثل حضرات ابراهیم، موسی، سلیمان و غیره علیهم السلام با مبارزه با آنها صاحب نام تاریخی شدند در نظر بگیریم، عمل این تبهکاران پارینه به مقایسه جنایاتی که تنها از هتلر و ستالین تنها در قرن اخیر سر زد، به هیچ شمرده میشود. پس چه دلیلی وجود داشت که خداوند امت پیغمبر آخر الزمان را از وجود پیغمبران - که در هر عهده از نعمات خداوندی شمرده شده اند، بی نصیب ساخته است؟

یک جواب برای این سؤال اینکه خداوند عظیم الشان با فرستادن کتابی چون قرآن و دادن عقل و فراست لازم راه را طوری برای ما باز کرد که با استفاده از فرموده های آن حتی در قبال جنایات هتلر و ستالین هم بدون وجود پیغمبران جدید دفع ضرر کرده بتوانیم.

جواب دیگر را باید در سطوری که گذشت جست و جو کنیم. به این معنی که تا زمانی که پرنسیپ "تدبیر" من حیث اجتهاد در دنیای اسلام خریدار داشت، همگی ما از دانش، قدرت، تمدن، آسایش و غیره ای بر خوردار بودیم که دنیای غیر ما آن را به خواب هم ندیده بود. این هم قابل تذکار است که اهل تشیع که در حلقه خود اجتهاد را روا داشته اند، با مشکلات اهل تسنن روبرو نیستند.

موضوع دومی که در ارتباط با سؤال آقای سدید در ذهنم خطور می نماید اینست که در هنگام کودتای کمونیستی دیدیم که از یک شب تا صبح همه قبول شدگی ها، پندار ها، آرزوها، عقاید و غیره خود را با همین یک ضربه از دست دادیم. خود ما به شمول دولت، حکومت، قضاء، ملا، ملک، برادر، خویشاوند، خان، کلانتر همه و همه همان ماهیت اصلی خود را که داشتیم، از دست دادیم. همین واقعه - در یک سطح بلند تر، در تاریخ دنیای اسلام با ظهور غائله مغل نیز به وقوع پیوست. به این معنی که رئیس یک عائله صبح از خواب برخاسته، وضوء میگرفت، نماز میخواند، ناشتا میکرد و بعد از آن یک قرص نانی را به کمر بسته و به همراهی یک جوره گاو، قلبه و اسپار تا سر شام در مزرعه مصروف می بود. در مراسم خوشی و غم دوستان و قریبا شرکت میکرد و غیره. همین روتین برای قرن ها دوام داشت و کسی به فکر امکان تغییر آن هم هرگز نبود. تا اینکه همین مردم روزی از خواب برخاسته و خود را محصور در میان قشون سفاک مغل یافتند. در همین روز سیاه بود که همه ارزش های دنیای ما به خاک برابر شده و یک نا امیدی تباه کن و بی پایانی سرتا سر دنیای اسلام را فرا گرفت. اما در قبال این فاجعه و با استفاده از موقع، اهل صوفیه دست اندر کار شده و توانستند که مردم را به کار برد صبر و قناعت سوق دهند. این عمل شان در کوتاه مدت به منزله یک نسخه مجرب و مجانی یی بود که یک امت محروم از همه چیز را توان مقاومت بخشید.

اما در دراز مدت دنیای غرب با استفاده از واقعات از قبیل اکتشافات جغرافیایی، انقلاب فکری و صنعتی چند قرن اخیر برین شدند که باید بی صبری، عدم قناعت، حرص و آز و تعرض بر ناتوانان را - که در قاموس ما همگی صفات ذمیمه شمرده می شوند، شعار خود ساخته و در نتیجه تقابل این دو پندار متعارض هیچ کشور اسلامی و افریقای

سیاه از ظلم و تعدی غربیان در امان نمانده و هم باعث روی کار آمدن امپراتوری های انگلیس، فرانسه، روسیه، اسپانیه، پرتگال، هالند و بلجیم گردید.

اما در دنیای اسلام "غیر قابل تجزیه" یک واقعه برخورد بین حضرت علی (رض) و بی بی عایشه زوجة پیامبر اسلام (ص) که آغاز آن از زمان حیات آن مبارک بوده و بالآخره منجر به جنک جمل گردیده و حضرت عایشه سوار بر شتر به مصاف حضرت علی رفت، باعث ظهور مذهب تشیع و انشقاق امت اسلامی گردید. همین انشقاق برای قرون متمادی به صورت جرقات خورد و بزرگ گاه گاهی از زیر خاکستر تاریخ سر برمی آورد. تا بالآخره در دو قرن اخیر از حالت جنگ خدای مسلمان با جنک خدای کافر و مشترک بدر آمده سخن به اینجا کشید که خدای من، کتاب من و قبله من اگرچه با خدای تو، کتاب تو و قبله تو یکیست، ولی باز هم آنکه از منست از آن که از توست بهتر است، پس بر من واجب است تا تو را سر به نیست کنم. العیاذ بالله والله یاور.

پایان

